

(ن ط) حدّ ادراک انسان نسبت بحقّ

سؤال

ادراک انسان تا چه حدّ بحقّ پی برد ؟

جواب

این مسأله را زمان فرصت لازم و در سر ناهار بیان مشکل با وجود این مختصر گفته میشود . بدانکه عرفان بر دو قسم است معرفت ذات شیء و معرفت صفات شیء . ذات شیء بصفات معروف میشود و الا ذات مجهولست و غیر معلوم . و چون معروفیت اشیا و حال آنکه خلقند و محدودند بصفاتست نه بذات پس چگونه معروفیت حقیقت الوهیت که نامحدود است بذات ممکن زیرا کنه ذات هیچ شیء معروف نیست بلکه بصفات معروف . مثلاً کنه آفتاب مجهول اما بصفات که حرارت و شعاع است معروف کنه ذات انسان مجهول و غیر معروف ولی بصفات معروف و موصوف . حال چون معروفیت هر شیء بصفاتست نه بذات و حال آنکه عقل محیط بر کائنات و کائنات خارجه محاط ، با وجود این کائنات من حیث الذات مجهول و من حیث الصفات معروف ، پس چگونه ربّ قدیم لا یزال که مقدّس از ادراک و اوهام است بذاته معروف گردد ؟ یعنی چون معروفیت شیء ممکن بصفاتست نه بذات البتّه حقیقت ربوبیت من حیث الذات مجهول و من حیث الصفات معروف . و ازین گذشته حقیقت حادثه چگونه بر

حقیقت قدیمه محیط گردد زیرا ادراک فرع احاطه است باید احاطه کند تا ادراک نماید و ذات احدیّت محیط است نه محاط . و همچنین تفاوت مراتب در عالم خلق مانع از عرفانست . مثلاً این جماد چون در رتبه جمادیست آنچه صعود کند ممکن نیست که ادراک قوّه نامیه تواند نباتات اشجار آنچه ترقّی کند تصوّر قوّه باصره نتواند و همچنین ادراک قوای حسّاسه سائر ننماید و حیوان تصوّر رتبه انسان یعنی قوای معنویّه نتواند تفاوت مراتب مانع از عرفانست هر رتبه مادون ادراک رتبه ما فوق نتواند . پس حقیقت حادثه چگونه ادراک حقیقت قدیمه تواند ؟ لهذا ادراک عبارت از ادراک و عرفان صفات الهی است نه حقیقت الهیّه . آن عرفان صفات نیز بقدر استطاعت و قوّه بشریّه است کما هو حقّه نیست و حکمت عبارت از ادراک حقایق اشیاست علی ما هی علیه یعنی بر آنچه او بر آنست بقدر استطاعت قوّه بشریّه است لهذا از برای حقیقت حادثه راهی جز ادراک صفات قدیمه بقدر استطاعت بشریّه نیست . غیب الوهیّت مقدّس و منزّه از ادراک موجودات است آنچه بتصوّر آید ادراکات انسان نیست قوّه ادراک انسانی محیط بر حقیقت ذات الهیّه نه بلکه آنچه انسان بر او مقتدر ادراک صفات الوهیّت که در آفاق و انفس نورش ظاهر و باهر است . چون نظر در آفاق و انفس کنیم آیات باهره از کمالات الوهیّت واضح و آشکار است زیرا حقایق اشیا دلالت بر حقیقت کلّیه نماید . و مثّل حقیقت الوهیّت مثل آفتابست که در علوّ تقدیس خود اشراق بر جمیع آفاق نماید آفاق و انفس هر یک بهره ای از آن اشراق برده و اگر این اشراق و انوار نبود کائنات وجودی نداشت ولی جمیع کائنات حکایتی کنند و پرتوی گیرند و بهره ای برند . اما

تجلی کمالات و فیوضات و صفات الوهیت از حقیقت انسان کامل یعنی آن فرد فرید مظهر کلی الهی ساطع و لامع است چه که کائنات سائره پرتوی اقتباس نمودند اما مظهر کلی آینه آن آفتابست و بجمیع کمالات و صفات و آیات و آثار آفتاب در او ظاهر و آشکار است . عرفان حقیقت الوهیت ممتنع و محال اما عرفان مظاهر الهیه عرفان حقست زیرا فیوضات و تجلیات و صفات الهیه در آنها ظاهر . پس اگر انسان پی بمعرفت مظاهر الهیه برد بمعرفة الله فائز گردد و اگر چنانچه از مظاهر مقدسه غافل از عرفان الهیه محروم پس ثابت و محقق شد که مظاهر مقدسه مرکز فیض و آثار و کمالات الهیه اند . خوشا بحال نفوسی که از آن مطالع نورانیّه انوار فیوضات رحمانیه اقتباس کنند امیدواریم که احبای الهی مانند قوه جاذبه آن فیوضات را از مبدأ فیض استفاضه نمایند و بانوار و آثاری مبعوث گردند که آیات باهره شمس حقیقت شوند .